

تحلیل عاطفی بحران در روابط عربستان سعودی و قطر (۲۰۱۷-۲۰۲۱م): نقش منزلت و احترام

میلاذ لطفی^۱ ID*، محمد سلطانی نژاد^۲

۱. گروه روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.
 ۲. گروه مطالعات غرب آسیا و آفریقا، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

مشخصات مقاله	چکیده
مقاله پژوهشی موضوع: روابط بین‌الملل حوزه موضوعی: عربستان سعودی و قطر	تحلیل عاطفی پدیده‌های بین‌المللی رویکردی جدید در روابط بین‌الملل است که از آن به «چرخش عاطفی» تعبیر می‌شود. در این رویکرد، دولت‌ها کنشگرانی در نظر گرفته می‌شوند که انگیزه‌های عاطفی بر اقدام‌ها و رفتارهای آنها اثرگذار است. در پژوهش حاضر تلاش شده است روابط عربستان سعودی و قطر با تمرکز بر بحران ۲۰۱۷ تا ۲۰۲۱م از زاویه‌ای عاطفی بررسی شود. براین‌اساس، پرسش پژوهش این است که درک عاطفی عربستان از رفتار منطقه‌ای قطر چگونه بر بروز بحران در روابط میان آنها در بازه زمانی ۲۰۱۷ تا ۲۰۲۱م اثر گذاشته است؟ نگارندگان پاسخ به این پرسش را بر این مفروض بنا می‌گذارند که عربستان در منطقه خلیج فارس «منزلت» و «اعتباری» ویژه‌ای برای خود قائل است. از این‌رو، از سایر بازیگران عرب منطقه انتظار «تابع‌بودن» و حفظ «احترام» خود را دارد. مبتنی بر این مفروض، این فرضیه به آزمون گذاشته می‌شود که سیاست‌های مستقل قطر و تغییر مشی دوحه از بازیگری تابع به بازیگری فعال، درک عربستان را از خود، به‌عنوان دولتی دارای منزلت عالی و معتبر، خدشه‌دار ساخت و این کشور را وادار کرد سیاست تنبیهی علیه قطر در پیش گیرد. به‌عبارت دیگر، کنشگری مستقل قطر موجب شد عربستان منزلت خود را در مقام برادر بزرگ‌تر در معرض خطر برادری کوچک‌تر ببیند که حرمت وی را نقض کرده است. در نتیجه، در بازه زمانی مذکور، این ادراک به بروز بحران در روابط دو کشور منجر شد.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۹/۱۵ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۱۰/۱۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۰/۱۸ تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۱۰/۲۵	
واژگان کلیدی: احترام، تحلیل عاطفی، عربستان، غرور، قطر، منزلت.	

ارجاع به این مقاله: لطفی م، سلطانی نژاد م. (۱۴۰۳). «تحلیل عاطفی بحران در روابط عربستان سعودی و قطر (۲۰۱۷-۲۰۲۱م): نقش منزلت و احترام». مطالعات کشورها. ۲(۳): ۳۷۹-۴۰۶.

doi: <https://doi.org/10.22059/jcountst.2024.369247.1083>

وبگاه: <https://jcountst.ut.ac.ir> | رایانامه: jcountst@ut.ac.ir

شاپای الکترونیکی: ۹۱۹۳-۲۹۸۰

ناشر: دانشگاه تهران



نویسنده مسئول: s.m.lotfi1997@gmail.com ID* <https://www.orcid.org/0000->

0002-2819-7701

۱. مقدمه

تحلیل عاطفی سیاست خارجی رویکردی جدید در علم روابط بین‌الملل به حساب می‌آید. در این جریان نظری، به نقش احساسات، کنش‌ها و انگیزه‌های عاطفی در تحولات بین‌المللی توجه و تأکید شده است. درحقیقت، با ورود به قرن ۲۱ و هم‌گام با مناظرات بزرگ نظری^۱ در روابط بین‌الملل و به تبع آن طرح نظریه‌های «تأمل‌گرایانه»، «فرهنگی» و «سازه‌انگاران» در روابط بین‌الملل، موج جدیدی از نظریه‌ها و اندیشه‌های «روان‌شناسانه» نیز به حوزه نظری روابط بین‌الملل راه پیدا کرد. درواقع، تحولات نظری فرااثبات‌گرایانه در روابط بین‌الملل زمینه را برای توجه به نقش انگیزه‌ها و عوامل عاطفی در روابط بین‌الملل و ایجاد الگوی مسلط (پارادایمی) جدیدی با عنوان «چرخش عاطفی» فراهم کرد.

تحلیل عاطفی سیاست خارجی در تقابل با نظریه «انتخاب عقلایی» در روابط بین‌الملل ظاهر شد. در این رویکرد نظری، روابط دولت‌ها با یکدیگر فراسوی جریان‌های اصلی روابط بین‌الملل بررسی می‌شود و محدود به افعال عقلایی و عینی دولت‌ها نیست. البته، این به معنای نفی کنش عقلانی مبتنی بر هزینه-فایده دولت در سیاست بین‌الملل نیست. در نظریه عواطف در روابط بین‌الملل، دولت‌ها به‌مانند انسان یا گروهی از انسان‌ها در نظر گرفته می‌شوند که قوه تعقل و تصمیم‌گیری مبتنی بر هزینه-فایده را دارا هستند. درعین حال، از نقش انگیزه‌ها و عوامل هیجانی در نوع تصمیم‌گیری دولت‌ها غفلت نشده است (Markwica, 2018: 58). نکته محوری نظریه عواطف در روابط بین‌الملل این است که تصمیم‌های عقلایی دولت‌ها در عرصه منطقه‌ای و بین‌المللی در خلأ شکل نمی‌گیرند و انگیزه‌هایی چون «ترس»، «احترام»، «غرور» و «هم‌دلی» بر آن‌ها اثرگذار است. بنابراین، هدف در این رویکرد نظری، نفی تصمیم‌گیری عقلایی مبتنی بر هزینه-فایده دولت‌ها نیست، بلکه به نقش انگیزه‌های عاطفی به‌عنوان متغیرهای مستقل در جهت‌گیری و سیاست دولت‌ها و نوع تصمیم‌گیری‌های آن‌ها توجه می‌شود (Tracy et al., 2023: 510).

۱. میان محققان، از ابتدای تأسیس رشته روابط بین‌الملل، مناظره‌های نظری در علم روابط بین‌الملل چهار مناظره بزرگ علمی را شامل بوده است. این مناظره‌ها عموماً میان رویکردهای نظری مسلط در هر دوره در روابط بین‌الملل انجام شده است: مناظره اول میان آرمان‌گراها و واقع‌گراها، مناظره دوم میان رفتارگراها و واقع‌گراها، مناظره سوم میان نولیبرال‌ها و نوواقع‌گراها در مقابل مارکسیست‌ها، و مناظره چهارم میان تأمل‌گراها در برابر خردگراها. برای آگاهی بیشتر به دهقانی (۱۳۹۳) مراجعه فرمایید.

نکته مهم در کاربری نظریه عاطفه در روابط بین‌الملل برای فهم سیاست خارجی دولت‌ها این است که این مهم باید با در نظر گرفتن ساختارهای تصمیم‌گیری سیاست خارجی صورت پذیرد. در نظام‌های تصمیم‌گیری که دیوان‌سالاری و سازمان‌های درهم پیچیده، فرایند ساخت سیاست خارجی را تعیین می‌کند، نقش عوامل عاطفی در تعیین برون‌داد رفتار دولت‌ها کاهش می‌یابد؛ برعکس در نظام‌های تصمیم‌گیری تک‌ساحتی یا آن‌ها که کارگزار بر ساختار در مشخص کردن فرایند مذاکرات و چانه‌زنی‌های داخلی غلبه دارد اثرگذاری عوامل عاطفی به حداکثر می‌رسد. در واقع، هرچند عواطف و هیجان‌ها همواره به درجه‌های مختلف در سیاست خارجی دولت‌ها ردیابی می‌شود، در دولت‌هایی که اشخاص تصمیم‌گیرنده نهایی هستند و نه نهادهای متداخلی که نظرات یکدیگر را تعدیل یا خنثی می‌کنند، بیش از دیگر دولت‌ها عوامل عاطفی در پردازش سیاست خارجی اثرگذار است. این نکته کلیدی در فهم لزوم کاربری رویکرد عاطفه‌محور برای فهم سیاست و روابط خارجی دو کشور مورد مطالعه، یعنی عربستان و قطر، ضروری است.

در حقیقت، عربستان سعودی از ابتدای استقلال قطر در سال ۱۹۷۱م، همواره در پی اعمال نفوذ بر این کشور بوده است، به گونه‌ای که بتواند قطر را در عمل، اگر نه به صورت حقوقی و رسمی، تحت‌الحمایه خود در بیاورد. سیاست‌های قطر از ابتدای استقلال در دهه ۱۹۷۰م، ذیل رویکرد سیاسی عربستان تعریف می‌شد. از این منظر، عربستان تعریف‌کننده سیاست‌های منطقه‌ای در بخش عربی و جنوبی خلیج فارس محسوب می‌شد و همواره بازیگران ضعیف و ذره‌ای چون قطر را تحت حمایت خود می‌دانست.

با وجود این، قطر از ابتدای دهه ۱۹۹۰م، سعی کرد با رویکرد برتری‌جویانه عربستان مقابله کند. در این زمان، قطر با اتخاذ سیاست‌هایی در زمینه‌های سیاسی، امنیتی، اقتصادی و حتی ارتباطاتی در جهت رقابت با کشورهای همسایه‌اش از جمله عربستان گام برداشت (Mohammadzadeh, 2017: 21). این رقابت میان قطر و عربستان سعودی بعد از گسترش خیزش‌های عربی در منطقه غرب آسیا و شمال آفریقا و تحولات پسینی آن شدیدتر شد (Ulrichsen, 2012: 13).

در سال ۲۰۱۷م، هم‌زمان با نخستین سفر دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا، به منطقه غرب آسیا، امیر قطر ایران را وزنه‌ای مهم در منطقه دانست و از

حفظ ارتباط با ایران هم‌زمان با تعامل با دیگر کشورهای منطقه سخن گفت. این اظهارات به مثابه جرقه‌ای بر باروت انباشته شده بی‌اعتمادی عربستان به قطر بود که ریشه‌های آن را در دهه ۱۹۹۰م باید ردیابی کرد. این در حالی است که کشورهای شورای همکاری خلیج فارس پیش‌ازین نیز از قطر، به دلیل رابطه با ترکیه و ایران و حمایت از گروه‌هایی چون حماس و اخوان المسلمین، انتقاد کرده بودند. مقام‌های عربستان در پی اظهارات تمیم بن حمد، قطر را حامی تروریسم و افراط‌گرایی در منطقه نامیدند و از دولت قطر خواستند از مواضع خود عقب‌نشینی کند. در پی این تحولات، عربستان سعودی به تحریم اقتصادی و سیاسی قطر اقدام کرد و تمامی راه‌های مواصلاتی خود را به این کشور بست. این اقدام عربستان نقطه آغازی شد تا دیگر کشورهای شورای همکاری خلیج فارس نیز قطر را تحریم کنند. نقطه اوج این وضعیت قطع روابط دیپلماتیک و سیاسی قطر و عربستان در سال ۲۰۲۱م بود (Kedar, 2021).

در حالی که در رویکردهای سنتی روابط بین‌الملل، این بحران به مقولاتی چون ادراک تهدید عربستان از قطر، تلاش عربستان برای حفظ نقش رهبری خود در جهان عرب و تضاد بنیادین منافع امنیتی دو کشور ربط داده می‌شود، آنچه به کل فراموش شده است اقتضاهای عاطفی‌ای است که بر روابط دو دولت حاکم است. این در حالی است که این عوامل عاطفی در پس‌زمینه ساختار تک‌ساحتی تصمیم‌گیری سیاست خارجی عربستان به‌شکلی مستقیم و بدون مواجه‌شدن با موانع ساختاری، نهادی و سازمانی، کنش عربستان را نسبت به قطر جهت می‌دهد. در واقع، سیاست خارجی عربستان بیش از هر چیز متأثر از خواست و میل رهبران سیاسی این کشور است. از این‌رو، عواملی چون ادراک تهدید دولت یا تضاد منافع امنیتی قطر و عربستان را باید در پرتو فهم و شناخت رهبران عربستان از این مقولات درک کرد. فهم این مقولات نیز لاجرم به درک زیربنیادهای عاطفی شکل‌دهنده به نظام شناختی حکمرانان عربستان وابسته است.

در پژوهش حاضر، بحران سیاسی میان عربستان و قطر از سال ۲۰۱۷ تا ۲۰۲۱م مبنی بر رویکرد عواطف در روابط بین‌الملل بررسی شده است. پرسش پژوهش حاضر این است که درک عاطفی عربستان از رفتار منطقه‌ای قطر چگونه بر بروز بحران در روابط میان آن‌ها در بازه زمانی ۲۰۱۷ تا ۲۰۲۱م اثر گذاشته است؟ با استفاده از روش تحلیل محتوای کیفی جهتدار، فرضیه اصلی نوشتار

حاضر این است که ریشه بحران در روابط قطر و عربستان سیاست‌های مستقل قطر و تغییر مشی دوحه از بازیگری تابع به بازیگری فعال است، به گونه‌ای که عربستان در نتیجه این تحولات منزلت خود را در مقام برادر بزرگ‌تر در معرض خطر برادری کوچک‌تر می‌بیند که حرمت وی را نقض کرده است. این‌ها همه ریاض را به تلاش برای اعاده حیثیت و بازسازی غرور از دست‌رفته از راه تحریم و اعمال فشار سیاسی و اقتصادی به قطر برای اذعان به برتری عربستان وادار کرده است.

۲. چارچوب مفهومی: عواطف در روابط بین‌الملل

در سال‌های اخیر، بسیاری از صاحب‌نظران رشته روابط بین‌الملل سعی کرده‌اند به کاستی‌های نظری جریان اصلی روابط بین‌الملل بپردازند. یکی از کاستی‌ها و نواقص جریان اصلی روابط بین‌الملل این است که در این جریان نظری به ملاحظات روان‌شناختی، عواطف، انگیزه‌ها، هیجان‌ها و جایگاه آن‌ها در سیاست بین‌الملل نگاهی کاملاً بدبینانه می‌شود و در تحلیل‌ها به حاشیه رانده شده است. نئورئالیسم، نولیبرالیسم و تا حدی سازه‌نگاری ونتی از مهم‌ترین رویکردهای نظری جریان اصلی روابط بین‌الملل هستند که نقش عواطف و احساسات را در سیاست بین‌الملل به حاشیه می‌رانند.

از منظر رویکردهای نظری وابسته به جریان اصلی روابط بین‌الملل، دولت‌ها کنشگران عقلایی هستند که براساس منطق هزینه و فایده تصمیم می‌گیرند (Fearon & Wendt, 2002: 55). اساتیدی همچون رابرت کوهن و جوزف نای ادعا می‌کنند: «هر دو جریان فکری واقع‌گرایی و لیبرالیسم با این فرض سازگار است که بیشتر رفتارهای دولتی را می‌توان فعالیت عقلانی یا حداقل هوشمندانه تفسیر کرد» (Keohane & Naye, 1987: 728). در نتیجه، در جریان نظری اصلی روابط بین‌الملل، عقلانیت و منطق محاسبه در نقطه مقابل نقش مؤلفه‌های احساسی و عاطفی در تحولات بین‌المللی نگریسته می‌شود. در واقع، عقلانی در نظر گرفتن دولت از منظر این جریان‌های نظری ناظر بر نادیده‌انگاشتن نقش هر گونه «احساس»^۱، «اشتیاق»^۲ و «عاطفه»^۳ در پدیده‌های بین‌المللی است (Crawford, 2000: 117).

این در حالی است که شواهد بسیاری از تحولات تاریخی در روابط

1. feeling
2. passion
3. emotion

بین‌الملل، همچنین جنگ‌های بین‌الدولی حضور و نقش انگیزه‌های احساسی را در تصمیم‌گیری دولت‌ها نشان می‌دهد. ریچارد ند لبوو به‌وضوح بیان داشته است که انگیزه‌ها و مشوق‌های منفعت‌محور، امنیت‌محور، منزلت‌محور و انتقام‌محور در بسیاری از جنگ‌های بزرگ در روابط بین‌الملل نقش چشمگیری داشته است (Lebow, 2010). از سویی دیگر، در نظریه‌های جریان اصلی روابط بین‌الملل رویکردی ساختاری دنبال می‌شود و برای متغیرهای مهم در تحولات بین‌المللی ماهیتی برون‌زاد (بی‌توجهی به انگیزه‌های درونی) قائل می‌شوند. همچنین، این نظریه‌های وابسته به این جریان اصلی، غالباً دولت‌محور هستند. بر این اساس، در جریان اصلی نظری در روابط بین‌الملل سعی می‌شود رفتار دولت‌ها با توجه به ساختار مادی (رنالیسم و لیبرالیسم) یا غیرمادی (سازه‌نگاری) نظام بین‌الملل تبیین شود (Thomas, 2002: 10). در نتیجه، ساختاری نگاه‌کردن به موضوع‌ها از منظر جریان اصلی روابط بین‌الملل قائم به این است که همه چیز محصول ساختار است و هیچ چیز مولد جامعه و درون دولت‌ها نیست (Lebow, 2003: 287). بدین ترتیب، از منظر آن‌ها، دولت‌ها و هر آنچه در درون کشورها هست در شکل‌گیری پدیده‌های بین‌المللی تأثیری ندارد.

بر این اساس، «دولت‌ها در خصوصیات ذاتی‌شان از نظر تکوینی نسبت به نظام بین‌الملل جنبه برون‌زا دارند» (ونت، ۱۳۸۴: ۳۵۴). از سویی دیگر، در جریان اصلی روابط بین‌الملل، انگیزه‌های دولت در هر اقدامی برون‌زا و ناظر بر تأثیر از محیط در نظر گرفته می‌شود. درحقیقت، هستی‌شناسی غالب نظریه‌هایی چون لیبرالیسم، رنالیسم و حتی سازه‌نگاری بر این اساس بنیان شده است که بازیگران نظام بین‌الملل در درجه نخست، به محرک‌های بیرونی پاسخ می‌دهند. درحقیقت، در همه این جریان‌های نظری، بر محدودیت‌ها و فرصت‌های ایجادشده از سوی محیط تمرکز می‌شود. بر این اساس، در نگاه آن‌ها، دولت‌ها به انواع خاصی از رفتارهای بیرونی واکنش نشان می‌دهند و این محیط است که بازیگران را به‌طور غیرمستقیم از طریق فرایند انتخاب طبیعی یا مستقیماً با تأثیرگذاری بر محاسبه هزینه و آوار به انتخاب می‌کند (Crawford, 2000: 119).

بنابراین، در رویکردهای نظری وابسته به جریان اصلی روابط بین‌الملل - به‌دلیل تأکید بر عقلانیت دولت‌ها، ارجحیت بر نقش ساختار در تحلیل‌ها، همچنین بی‌توجهی به متغیرهای درونی در سیاست بین‌الملل - مباحثی چون انگیزه‌ها، مشوق‌ها و عواطف در تحلیل‌ها به حاشیه رانده می‌شود و برای آن اصالت

قائل نیستند (Ariffin et al., 2016: 12). این در حالی است که عواطف اکنون بخشی اساسی و اجتناب‌ناپذیر در زندگی انسان‌ها در نظر گرفته می‌شود. عواطف را نمی‌توان از امور سیاسی حذف کرد، زیرا عواطف در هسته وجود انسان نهفته است. جان الستر به این موضوع اشاره می‌کند که «عواطف مایه زندگی است... عواطف مهم است، زیرا اگر عاطفه نمی‌داشتیم، هیچ چیز دیگری مهم نبود. بدون عواطف، به معنای واقعی کلمه، مانند ربات عمل می‌کردیم، منتظر برنامه‌ریزی بودیم و این برنامه‌ها را به‌طور مکانیکی اجرا می‌کردیم» (Elster, 1999: 403).

با وجود این، انکار نقش عواطف در تحولات بین‌المللی، مربوط به نظریه‌های متأخر در روابط بین‌الملل است. در رئالیسم کلاسیک، برخلاف نورئالیسم، به عواطف و احساسات مؤثر بر سیاست بین‌الملل توجه شده است. توسیدید^۱، توماس هابز^۲ و هانس مورگنتا^۳، از برجسته‌ترین رئالیست‌های کلاسیک، در تحلیل‌های خود به نقش مهم مؤلفه‌های عاطفی و انگیزشی در سیاست بین‌الملل توجه داشته‌اند. توسیدید استدلال می‌کند که در جنگ پلوپونزی^۴ توجه به منافع شخصی، بازیگران را نسبت به جایگاه قدرت خود حساس می‌کرد. وی در همین حال تأکید می‌کند که نمی‌توان عواطف و احساسات را از منافع شخصی جدا کرد. او احساس «ترس» را انگیزه‌ای کلیدی در جنگ‌ها معرفی می‌کند، تاجایی که از منظر او این احساس دلیل اصلی ایجاد جنگ بین آتن و اسپارت بود. «آنچه جنگ را اجتناب‌ناپذیر کرد، رشد قدرت آتن و ترس بود که در اسپارت ایجاد کرد» (توسیدید، ۱۳۷۸: ۴۹).

توماس هابز نیز به نقش احساسات و عواطف در سیاست توجه کرده است. هابز تحت تأثیر ایده‌های علمی رو به گسترش زمان خود، نظریه سیاسی خود را مطرح کرد. در عین حال، به نقش روان‌شناسی، عواطف و احساسات در امر سیاسی توجهی

1. Thucydides
2. Thomas Hobbes
3. Hans Morgenthau

۴. جنگ پلوپونز یا جنگ پلوپونزوس به مجموعه جنگ‌های تاریخی و مهمی گفته می‌شود که در فاصله سال‌های ۴۳۱ تا ۴۰۴ ق م میان اسپارت و آتن ادامه داشت و به تخریب آتن و انحطاط تمدن آن منتهی شد. البته، جنگ این دو گروه یونانی با یکدیگر، محدود به خاک یونان نشد. بلکه به تمام صفحات یونانی‌نشین آن روزگار، یعنی از سواحل آسیای صغیر و تراکیه گرفته تا قبرس و ایتالیا سرایت کرد و در سرتاسر شهرهای یونانی، مردم به دو بخش تقسیم شدند و در سلسله جنگ‌هایی دامنه‌دار چنان به جان یکدیگر افتادند که تاریخ کمتر نظایر آن را نشان می‌دهد.

خاص داشت. به‌طور مثال، مؤلفه‌های عاطفی و انگیزشی چون «شور» و «شکوه» را یکی از سه علت اصلی تعارض در سیاست در نظر گرفت (هائز، ۱۳۹۷: ۱۸۵).

هانس مورگنتا، یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان رئالیسم کلاسیک تاریخی، نیز دربارهٔ عواطف و نقش آن در سیاست بین‌الملل صحبت می‌کند. از نظر مورگنتا، تمایل دولت‌ها به قدرت در «شهوت» بی‌پایان آن‌ها برای دستیابی به قدرت نهفته است. این احساس شهوت از منظر وی، به‌ویژه در میان رهبرانی برجسته است که مشتاق تسلط بر رقبا هستند (مورگنتا، ۱۳۹۷: ۲۹).

بنابراین، توجه به موضوع عواطف و انگیزه‌ها در نظریه‌های متقدم (کلاسیک) روابط بین‌الملل نشان‌دهندهٔ این امر است که احساسات و عوامل عاطفی امری مهم در سیاست بین‌الملل به‌شمار می‌رود و جریان‌های اصلی متأخر روابط بین‌الملل (خردگراها) توجه چندانی به آن نمی‌کنند. نکتهٔ مهم این است که توجه به نقش احساسات و عواطف در روابط بین‌الملل ناظر بر نفی کنشگری عقلانی یا رویکرد منفعت‌محور دولت نیست؛ بلکه ادعا این است که حتی کنش عقلانی دولت نیز به نوعی انگیزه یا عامل عاطفی نیاز دارد (Mercer, 2005: 79).

مبتنی بر این ادعا، نادیده گرفتن نقش انگیزه‌ها و احساسات عاطفی دولت‌ها هنگامی که در برابر یکدیگر به‌طور عقلانی اقدامی می‌کنند - مثلاً در برابر یکدیگر موزانه ایجاد می‌کنند یا با یکدیگر جنگ یا صلح می‌کنند - نوعی تقلیل‌گرایی هستی‌شناسانه را در تحلیل تحولات بین‌المللی نشان می‌دهد. بنابراین، کنش عقلانی مانند موازنه در برابر دشمن و رقیب، متأثر از انگیزه‌هایی چون «ترس»، احساس «غرور»، «احترام» یا «حقارت» و نظایر آن است. بر این اساس، به‌نظر می‌آید که جای تحلیل چنین انگیزه‌هایی در مطالعات تحولات بین‌المللی خالی است. در واقع، با تسلط جریان‌های خردگرایانهٔ نورئالیستی بر متون سیاست بین‌الملل در دوران متأخر، هر گونه تلاش برای ایده‌پردازی در حوزهٔ نقش عواطف در سیاست بین‌الملل ناکام ماند. با وجود این، با تحولات عملی و نظری در علم روابط بین‌الملل در ابتدای قرن ۲۱، علاقه‌مندی به بررسی متغیرهای عاطفی و احساسی و نقش آن در سیاست بین‌الملل در میان صاحب‌نظران رشتهٔ روابط بین‌الملل نیز افزایش یافت. بسیاری مانند لبوو با تأکید بر محدودیت‌های جریان اصلی روابط بین‌الملل، بر لزوم توجه به جایگاه روان‌شناسی، مقوله‌های عاطفی و احساسی در سیاست بین‌الملل تأکید کردند (Lebow, 2003). لبوو بر همین اساس بعدها گونه‌شناسی متفاوتی از عواطف و احساسات را در قالب «نظریهٔ

فرهنگی روابط بین‌الملل»^۱ مطرح کرد (Lebow, 2008).

با اهمیت پیدا کردن روان‌شناسی سیاسی و طرح نظریه‌ای جدید تحت عنوان «نظریه فرهنگی روابط بین‌الملل»، تحلیل عاطفی-احساسی از سیاست خارجی به موضوعی مهم در روابط بین‌الملل بدل شد. اهمیت پیدا کردن تحلیل‌های عاطفی-احساسی در روابط بین‌الملل مربوط به محدودیت‌های جریان اصلی روابط بین‌الملل در بررسی پدیده‌های بین‌المللی از منظر عاطفی بوده است. درحقیقت، به تبع تأکید بر مسائل فرهنگی در روابط بین‌الملل و توجه به موضوع‌های عاطفی در روابط بین‌الملل، زمینه برای شکل‌گیری اصطلاحی تحت عنوان «چرخش عاطفی»^۲ در روابط بین‌الملل فراهم شد (Ariffin et al., 2016). توجه به مسائل عاطفی در سیاست بین‌الملل با شکل‌گیری و گسترش مکتب فکری «سازه‌نگاری روان‌شناختی»^۳ قوام پیدا کرد. این اصطلاح را ژاک هایمنس ابداع کرد. وی به این موضوع اشاره داشت که هویت دولت‌ها در تصمیم‌گیری سیاست خارجی و تعاملات بین‌المللی آن‌ها اهمیت دارد (Hymans, 2010: 462). مطابق این مکتب فکری، برای درک هویت دولت باید به نقش احساسات و عواطف در تصمیم‌گیری‌های آن توجه کرد. بر این اساس، درک چگونگی تأثیر هویت بر سیاست خارجی و روابط بین دولت‌ها بدون در نظر گرفتن مؤلفه «عواطف» در بهترین حالت مبهم خواهد بود (Soltaninejad, 2019: 112). در اینجا دو نکته حائز اهمیت وجود دارد که باید بدان توجه کرد: نخست، احساسات و عواطف مورد بحث لزوماً فردی نیست و ممکن است به موجودات جمعی مانند جوامع و دولت‌ها نیز نسبت داده شود. به عبارتی، بخشی از عواطف در قالب «عواطف غیرشخصی» بروز پیدا می‌کند. درک احساساتی که دولت‌ها نسبت به سایر دولت‌ها ایجاد می‌کنند، در شکل‌گیری هویت و اقدام‌های آن‌ها تأثیرگذار است (Rythoven & Sucharov, 2019: 37-38).

بنابراین، برای بررسی نقش عواطف در روابط بین‌الملل باید سطح دولت را به سطح جامعه نزدیک کرد. البته، این به معنای تقلیل‌گرایی در سطح تحلیل نیست. چنانچه لبوو اشاره می‌کند: «نظریه روابط بین‌الملل در قالب نظریه جامعه‌محور، نظریه سیاست خارجی نیز محسوب می‌شود. سیاست بین‌الملل منبعث از سیاست است. سیاست فقط در متن جامعه امکان‌پذیر است و در جامعه

1. cultural theory of international relations

2. emotional turn

3. psychological constructivism

سطوح خُرد و کلان ناگزیر متقابلاً بر هم تأثیر می‌گذارند» (Lebow, 2008: 53). در نتیجه، مبتنی بر این ادعا، دولت در کنار کنش‌ها و افعال عقلانی، ادراکات عاطفی، هیجانی و احساسی نیز دارد.

۳. رویکرد عاطفی عربستان سعودی به کنشگری قطر

با پذیرفتن این مفروض که عواطف و احساسات در سیاست بین‌الملل اثرگذار است، می‌توان به تحلیل عاطفی روابط عربستان و قطر پرداخت. به نظر می‌رسد که «غرور»^۱ و «منزلت»^۲ مهم‌ترین مؤلفه‌های تأثیرگذار بر درک عربستان سعودی از رفتارهای قطر است. «غرور» یکی از مهم‌ترین عناصر هیجانی شکل‌دهنده به ادراک کشورهای قدرتمند از کشورهای است که در مرتبه‌ای پایین‌تر از آن‌ها به لحاظ بهره‌مندی از عناصر قدرت قرار دارند. در اجتماع‌های بزرگ کسانی که جایگاه اجتماعی بالاتری نسبت به دیگران دارند، در معرض غرور و خودبرتربینی قرار می‌گیرند. این حس غرور، نیاز به تحسین شدن توسط دیگران را برای آن‌ها ایجاد می‌کند، به گونه‌ای که نیاز دارند منزلتشان از سوی افراد و گروه‌های پایین‌تر محترم نگاه داشته شود. در روان‌شناسی، حس غرور احساسی خودآگاه است که با دو جنبهٔ مجزا به نام غرور اصیل^۳ و غرور متعصبانه^۴ شناخته می‌شود. غرور اصیل شامل نوعی احساس موفقیت و اعتماد به نفس است و رفتارهای مطلوب اجتماعی را ترویج می‌کند. در نقطهٔ مقابل، غرور متعصبانه یا متکبرانه قرار می‌گیرد که رفتارهای ضداجتماعی را در پی دارد (Tracy & Robins, 2007: 525). جسیکا ال تریسی معتقد است که غرور اصیل باعث ارتقای اعتبار می‌شود و مرتبه‌ای مبتنی بر احترام برای شخص به دست می‌آورد. در مقابل، غرور متعصبانه حس سلطه در شخص ایجاد می‌کند و جایگاهی مبتنی بر پرخاشگری و اجبار برای او فراهم می‌کند. در نتیجه، خروجی غرور-اصیل اعتبار و خروجی غرور متعصبانه سلطه است (Tracy et al., 2023: 520).

بازیگر یا گروهی که احساس غرور اصیل دارد، عزت‌نفسی^۵ زیادی دارد. اما، کسانی که به غرور متعصبانه یا متکبرانه دچار هستند، به احتمال زیاد عزت‌نفس کمی دارند و در معرض شرم همراه با آسیب‌پذیری یا خودشیفتگی قرار دارند

-
1. pride
 2. dignity
 3. authentic pride
 4. hubristic pride
 5. self-esteem

(Tracy & Robins, 2007: 535). یافته‌ها نشان می‌دهد که غرور اصیل جنبه اجتماعی و موفقیت‌محور عواطف است، در حالی که غرور متکبرانه جنبه ضداجتماعی و پرخاشگرانه‌تری دارد که به بزرگنمایی و خودشیفتگی منجر می‌شود (Tracy & Robins, 2003: 60). درحقیقت، غرور متعصبانه ممکن است به جای ایجاد حس اعتبار^۱، فرد را به تلاش برای سلطه بر دیگران وادار کند. این حس سلطه با برانگیختن افراد به رفتار پرخاشگرانه و ایجاد حس بزرگ‌بودن و استحقاق برای در دست گرفتن قدرت، هم‌دلی^۲ را تحلیل می‌برد و آن‌ها را ترغیب به سلطه بر دیگران می‌کند (Ashton-James & Tracy, 2013: 469).

علاوه بر این، روان‌شناسان بررسی کرده‌اند که چگونه غرور متعصبانه ممکن است بر تصمیم‌گیری‌ها تأثیر بگذارد. بازیگران مغرور خطاهای خود را نمی‌بینند و سعی دارند کاستی‌ها و ضعف‌های خود را بپوشانند. در نتیجه، بیش از حد به توانایی‌های خود اعتماد می‌کنند و هر رویداد مثبتی را تأییدی بزرگ و برتری خود نسبت به دیگران تفسیر می‌کنند (Markwica, 2018: 81). علاوه بر این، بازیگران دارای غرور متعصبانه، در صورتی که با بی‌احترامی یا خدشه‌دار شدن منزلتشان از سوی دیگران و بازیگران پایین‌تر مواجه شوند، در صدد انتقام گرفتن برمی‌آیند و در این راستا قدم برمی‌دارند (Lebow, 2010: 286).

بر این اساس، می‌توان این حس غرور را به رفتار دولت‌ها نسبت داد که در پژوهش حاضر در قالب گروهی جمعی در نظر گرفته می‌شود. در واقع، دولت‌هایی که جایگاهی برتر در منطقه دارند، در مقابل سایر قدرت‌ها و بازیگران با موقعیت و جایگاه پایین‌تر، احساس غرور همراه با نوعی شرافت می‌کنند. لذا، از بازیگران با موقعیت پست‌تر انتظار احترام و تواضع دارند. این غرور، همان‌گونه که تشریح شد، ممکن است اصیل و واقعی یا متعصبانه و متکبرانه باشد. اگر این غرور اصیل و واقعی باشد، روابط متقابل دو بازیگر مبتنی بر احترام خواهد بود، زیرا بازیگر با موقعیت پایین، جایگاه برتر و اعتبار بازیگر برتر را می‌پذیرد. اما اگر این حس غرور از ناحیه بازیگر برتر حاوی رویکردی متعصبانه و متکبرانه باشد، رنگ‌وبوی سلطه به خود می‌گیرد و نتیجه آن عدم‌پذیرش اعتبار بازیگر برتر از سوی بازیگر با موقعیت پایین‌تر می‌شود.

با لحاظ داشتن این مفاهیم می‌توان ادراک عربستان را از کنشگری‌های قطر

1. prestige
2. empathy

و انتظارات او را از این دولت فهم کرد. عربستان بازیگری مهم در منطقه غرب آسیا و خلیج فارس است. این کشور، بر اساس ظرفیت خود در حوزه جغرافیایی، اقتصادی، ژئوپلتیکی و جمعیتی، خود را بازیگر برتر در جهان عرب در نظر می‌گیرد. عربستان یکی از بزرگ‌ترین تولیدکننده‌های انرژی در غرب آسیا محسوب می‌شود. همچنین، اسلام در عربستان ظاهر شده است. برخورداری از درآمد مالی فراوان در کنار نقشی که به‌عنوان ام‌القری^۱ جهان اسلام برای خود تعریف می‌کند باعث شده است چتر حمایت مالی و معنوی خود را بر بسیاری از کشورهای منطقه بگستراند (House, 2013: 25). در نتیجه، عربستان از دید خود، نسبت به سایر کشورهای منطقه منزلتی دارد که می‌توان آن را در رفتارش نسبت به دیگران مشاهده کرد. این احساس منزلت در سیاست خارجی عربستان از حیث مادی ناشی از ظرفیت اقتصادی و مالی بالای آن است. از حیث معنوی، از ادراک مبتنی بر توانایی رهبری کردن جهان عرب نشأت می‌گیرد. در حقیقت، عربستان سعودی در نگاه خود لنگر قدرت در خلیج فارس و فراتر از آن است. عربستان همواره ادعای رهبری بر جهان عرب داشته است و برای عملی کردن این مدعا با کشورها و دولت‌های برخوردار از ظرفیت رهبری بر جهان عرب، دچار چالش شده است (Al-Rawashdeh, 2016: 181; Gerges, 1995: 298).

علاوه بر این، عربستان خود را وارث عربیت اصیل عدنانی^۲ می‌داند. این‌ها همه موجب شده است عربستان بزرگ‌ترین دولت در منطقه خلیج فارس قلمداد شود و همواره دستور کارهای مهم در جهان عرب، به‌خصوص شورای همکاری خلیج فارس، را تعیین کند. برای درک کامل‌تر حس غرور عربستان باید به موقعیت این کشور در جهان نیز توجه کرد. ریاض، به‌دلیل توانایی استثنایی در کنترل نوسان و تثبیت قیمت جهانی انرژی برای کشورهای صنعتی اهمیت بسیار زیادی دارد. از این رو، ریاض همواره توانسته است با قدرت‌های سنتی مانند ایالات

۱. ام‌القری که یکی از نام‌های مکه است از دو واژه ترکیب شده است: «ام» در اصل به‌معنای اساس و ابتدا و آغاز هر چیزی است، و مادر را هم به همین دلیل ام می‌گویند که اساس و اصل فرزندان است؛ و «قری» که جمع قریه و به‌معنای هر گونه آبادی و شهر است، اعم از شهرهای بزرگ و کوچک یا روستاها (مکارم شیرازی، ج ۲۰: ۳۵۸).

۲. عرب عدنانی به مردم عرب گفته می‌شود که اصالت عرب خالص ندارند و عربی‌سازی شده‌اند. با این اوصاف اگر بخواهیم امروزه مردمی را عرب بدانیم که خود را عرب می‌نامند و به زبان عربی صحبت می‌کنند، در واقع بیشتر آن‌ها عرب عدنانی هستند (اعراب مستعربه یعنی اعراب ناخالص و پیوسته با دیگران) و اغلب عرب تبار نیستند.

متحده و اروپا، همچنین قدرت‌های نوظهور مانند چین و روسیه روابطی مستحکم برقرار کند. این امر موقعیت عربستان را در جهان عرب ارتقا داده و موجب شده است ریاض بتواند اراده خود را بر کشورهای منطقه تحمیل کند (House, 2013: 139). همه این موارد، به تحکیم حس غرور نزد عربستانی‌ها منجر شده است که بیش از هر جا خود را در نوع برخورد عربستان با کشورهای حاشیه خلیج فارس نشان می‌دهد (Ehteshami, 2009: 399).

از لحاظ ایدئولوژیکی و هویتی نیز عربستان کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس را وامدار خود می‌پندارد. در حقیقت، عربستان خود را خاستگاه حکومت و هویت در کشورهای چو امارات متحده عربی، قطر، کویت و بحرین می‌داند. پیشینه تمامی خاندان‌های حاکم در این کشورها از ناحیه مرکزی نجد در عربستان بوده است. خاندان آل صباح (کویت) و آل خلیفه (بحرین) ریشه مشترکی دارند و از هوازنی‌های^۱ ناحیه نجد در مرکز عربستان محسوب می‌شوند (قاسم، ۱۹۹۷: ۳۲۱). خاستگاه خاندان‌های آل مکتوم و آل نهیان (امارات) نیز به قبایل هوازنی نجد بازمی‌گردد. از طرفی، خاندان آل ثانی که در قطر حاکم هستند نیز به خاندان آل شیخ (محمد بن عبدالوهاب) منتسب می‌شوند (کحالة، ۱۳۶۸ق: ۲۵۲). در نتیجه، همه این خاندان‌های سلطنتی به نوعی منتسب به عربستان هستند. عربستان، کشورهای جنوبی حاشیه خلیج فارس را همانند خانواده در نظر می‌گیرد که خود نقش برادر بزرگ را در آن ایفا می‌کند. این ذهنیت در میان خود جوامع موجود خلیج فارس نیز وجود دارد. نمونه آن را می‌توان در این پیام کاربری در توئیتر در جریان محاصره قطر دید: «آنچه رخ داده است غم‌انگیز و ناامیدکننده است؛ چراکه شورای همکاری خلیج فارس یکی است. این اتفاق مانند این است که برادری رابطه خود را با برادرش قطع کند» (Mitchell & Notes, 2021: 934). نمونه دیگر چنین واکنشی را می‌توان در این پیام مشاهده کرد: «ما به عنوان خلیجی چیزی داریم که آن را *البيت/الخليج* [خانه خلیج] می‌نامیم، زیرا همه با هم

۱. هوازن نام قبیله‌ای از قیس عیلان از تبار عدنانیان بود. این قبیله تیره‌های فراوانی داشت که بنی‌سعدین بکر، بنی‌معاویه بن بکر و بنی‌منبه بن بکر از مشهورترین آنان به‌شمار می‌آمدند. آنان در منطقه نجد نزدیک یمن سکونت داشتند و حنین از سرزمین‌های مهم‌شان بود. مهم‌ترین بتشان در قبل از اسلام چهار بود که در بازار عکاظ قرار داشت. قبیله هوازن در عصر جاهلیت جنگ‌های زیادی کردند که مشهورترین و مهم‌ترین آن، یوم اُنتان، یوم شمطه و یوم فجار چهارم بود. آنان در این سه جنگ به ترتیب با قبیله کنانه و قریش نبرد کردند.

نسبت خویشاوندی داریم. من اقوام زیادی در عربستان و بحرین دارم. ارتباط با آن‌ها در این شرایط در دسرساز شده است. با این شرایط، حالا خانه خلیجی ما کجاست؟» (Mitchell & Curtis, 2018: 1383).

در نگاه عربستان، کشورهای عربی خلیج فارس از نظر دولت-ملت‌سازی نیز دولت‌های ناقص در نظر گرفته می‌شوند و عمر دولت مدرن در آن‌ها به بیش از نیم قرن پیش نمی‌رسد. به عبارتی، اکثر این کشورها از ابتدای استقلال از لحاظ ژئوپلیتیکی آسیب‌پذیر بوده‌اند. نکته مهم این است که اکثر این کشورها در دهه ۱۹۷۰م، استقلال پیدا کردند و در این برهه کشورهای تازه استقلال یافته- به دلیل ترس از شکنندگی استقلال و حاکمیت خود، همچنین ناظر بر خلأ امنیتی در منطقه- ناگزیر بودند به دنبال اتکا به قدرتی در منطقه باشند. بر این اساس، عربستان سعودی به واسطه ظرفیت مالی‌ای که داشت، همچنین ناظر بر خلأ امنیتی در منطقه، چتر حمایتی خود را بر این کشورها گسترش داد. در این میان، انقلاب اسلامی ایران و جنگ ایران و عراق و حمله عراق به کویت از جمله تحولات مهمی به شمار می‌رود که زمینه تشدید وابستگی کشورهای تازه استقلال یافته عربی خلیج فارس به عربستان مأمونی در برابر عراق و ایران فراهم کرد. بر این اساس، عربستان کشورهای عربی به خصوص کشورهای کوچک عربی خلیج فارس را برادر کوچک خود در نظر می‌گیرد و از آنجا که خود را از آن‌ها برتر می‌داند انتظار دارد با او از سر احترام رفتار کنند. در واقع، عربستان از منظر عاطفی، در میان کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس نقش برادر بزرگ‌تر را برای خود ترسیم کرده است، به طوری که به باور یکی از مقام‌های سعودی «عربستان در ایفاگری این نقش برادر بزرگ‌تر باید بی‌تدبیری و بی‌احتیاطی برخی برادران کوچک‌تر و تمام عواقب ناشی از بی‌احترامی‌های آن‌ها را تحمل کند» (مساعد، ۲۰۱۴). عادل الجبیر، وزیر امور خارجه عربستان، نیز در زمان بحران محاصره قطر اذعان کرد: «قطر برادر و شریک ماست و در اعمال اقدام‌های تنبیهی علیه آن حسن نیت داشته‌ایم» (AI-Jubeir, 2017). این موارد نشان از آن دارد که عربستان تنبیه قطر را حرکتی اصلاحی و در راستای جبران هتک حرمت و احترام و منزلت خود می‌دید.

۴. رفتارهای منطقه‌ای قطر و تأثیر آن بر رویکرد غرور آمیز عربستان

مطابق با چارچوب مفهومی بیان شده، در ادامه به آن دسته از سیاست‌ها و رفتارهای قطر می‌پردازیم که به عربستان این احساس را داد که حرمتش هتک

شده و غرورش آسیب دیده است. این سیاست‌ها و اقدام‌ها در قالب چرخش در سیاست خارجی قطر به صورت اتخاذ رویکرد فعال و رقابت‌جویانه، درپیش‌گرفتن سیاست‌های مستقل در حوزه انرژی و حمایت از گروه‌های اسلام‌گرای اخوانی معارض با عربستان تشریح می‌شود.

۱.۴. چرخش در سیاست خارجی و اتخاذ رویکرد فعالانه و رقابت‌جویانه

قطر از ابتدای استقلال در دهه ۱۹۷۰م همواره سعی داشت خود را از سایه قدرت‌های منطقه خارج کند. باوجوداین، تا اوایل دهه ۱۹۹۰م، قطر بازیگر منطقه‌ای و دنباله‌رو و کشوری ضعیف در حوزه نفوذ عربستان سعودی در نظر گرفته می‌شد (Youmans, 2012: 38). پس از خروج انگلیس از شرق کانال سوئز در سال ۱۹۷۱م و استقلال قطر، اتخاذ مسیری مستقل همواره در مرکز نگاه نخبگان سیاسی قطر بود (Roberts, 2012: 234). اما، شرایط منطقه‌ای آن دوره و تحولات مختلف منطقه‌ای- نظیر انقلاب اسلامی در ایران، جنگ ایران و عراق، بحران خلیج فارس و جنگ کویت- مانع از آن شد که دوحه بتواند این تصمیم را عملی کند. تحول در روابط قطر و عربستان تنها در اوایل دهه ۱۹۹۰م و هم‌زمان با ظهور ترتیبات جدید در نظام حکمرانی قطر میسر شد. در این برهه، تغییر در نظام حکمرانی قطر این ایده را ایجاد کرد که آینده قطر می‌تواند از آینده عربستان سعودی و سایر کشورهای شورای همکاری خلیج فارس جدا باشد (Mohammadzadeh, 2017: 31). شکل‌گیری این ایده در قطر، زنگ خطر را برای زمامداران عربستانی به صدا درآورد؛ چراکه عربستان همواره قطر را کشوری تابع خود تلقی می‌کرد و سیاست‌های قطر را در جهت تداوم مسیر امنیتی و سیاسی خود می‌دانست. در مقابل، قطری‌ها بعد از استقلال، همواره از نقش مداخله‌گرایانه همسایگان خود، به خصوص سعودی‌ها، در رنج بودند. خالد بن محمد آل عطیه، وزیر دفاع قطر، به خوبی به موضوع دخالت‌های عربستان در قطر در سال‌های بعد از استقلال در جهت اعمال نوعی برتری اشاره می‌کند: «درست است که قطر برادر کوچک‌تر کشورهای شورای همکاری خلیج فارس تلقی می‌شود، اما اشکال اینجاست که از سال ۱۹۹۶ با مداخله جدی برادران بزرگ‌تر خود در سیاست داخلی خود مواجه بوده است» (Attiyah, 2017).

برای رهاشدن از این وضعیت، هم‌زمان با کودتای بدون خونریزی سال ۱۹۹۵م، قطر سیاست خارجی فعال و روبه‌جلویی را در عرصه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی در پیش گرفت. ویژگی اصلی سیاست خارجی قطر در این برهه، تلاش

برای ایفای نقش میانجیگر و مذاکره‌کننده در منازعه‌های منطقه‌ای بود (Khatib, 2013: 418). این موضوع در رابطه قطر با کشورهای همسایه خود به‌خصوص عربستان سعودی و امارات متحده عربی اثر گذاشت و ریاض و ابوظبی این سیاست دوحه را در راستای رقابت با خود تفسیر کردند. حقیقت این بود که در این زمان، قطر با تغییر در رویکرد سیاست خارجی و افزایش بُرد مشخصه‌های بین‌المللی خود قصد داشت خود را در برابر خطرهایی ایمن کند که دولت‌های کوچک با آن درگیر بودند (Cooper & Momani, 2011: 68). انگیزه مهم قطر برای میانجیگری تمایل به گسترش نفوذ خود در جایگاه بازیگر منطقه‌ای در مقابل عربستان سعودی بود. پادشاهی سعودی به‌طور سنتی در منازعه‌ها و درگیری‌ها در سراسر منطقه نقش مهمی داشت. به‌طور مثال، در جریان جنگ داخلی لبنان، عربستان همواره سعی داشت نقش میانجیگری خود را حفظ کند؛ اما این نقش و جایگاه مهم عربستان در منطقه رفته‌رفته به‌دلیل سیاست‌های یک‌طرفه و غرض‌ورزانه تحلیل رفته بود. در این فضا قطر سعی کرد خلأ ناشی از غیاب میانجیگری مصلح و بی‌طرف را پر کند (Khatib, 2013: 419). اما نقشی که قطر در منطقه به صورت میانجی و صلح‌ساز بر عهده گرفته بود با نقش دیگر قدرت‌های منطقه‌ای در تضاد قرار داشت. نتیجه، ایجاد رقابت میان قطر با برخی کشورهای عربی از جمله مصر و عربستان سعودی بود که سعی داشتند موقعیت سنتی خود را به‌عنوان محور مراودات و ابتکارهای سیاسی در منطقه حفظ کنند (شراب، ۲۰۱۴: ۳).

رویکرد استقلال‌طلبانه دوحه در سیاست خارجی که از سوی عربستان نوعی رفتار رقابت‌جویانه تلقی می‌شد با شروع خیزش‌های عربی در سال ۲۰۱۱م عمق پیدا کرد. در آغاز خیزش‌های جهان عرب، قطر با شور و حرارت از انقلاب‌های تونس، مصر و لیبی حمایت کرد و منابع مالی و سلاح در اختیار اسلامگرایان سوریه گذاشت. علاوه بر این، قطر با قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل متحد مبنی بر ایجاد منطقه پرواز ممنوع در لیبی موافقت کرد (Ulrichsen, 2012: 13). در این برهه قطر توانست از غیاب کشورهای بزرگ محافظه‌کار منطقه در پرونده‌های مهم منطقه‌ای به‌منظور ارتقای موقعیت و به‌حداکثر رساندن نقش سیاسی و اقتصادی خود بهره‌برداری کند و در این زمینه نیز تا اندازه‌ای موفق بود (الرنتیسی، ۲۰۱۴: ۱۶۱). این رویکرد قطر در تعارض با نگاه پادشاهی‌های محافظه‌کار عربی خلیج فارس، به‌ویژه عربستان سعودی، قرار داشت. از این‌رو، در

سال ۲۰۱۳م، زمانی که حمد بن خلیفه از سلطنت کنار رفت و پسرش تمیم بن حمد آل ثانی به قدرت رسید، عربستان سعودی سعی کرد از شرایط حساس قطر در نتیجه فرایند انتقال جانشینی استفاده کند و امیر جدید را برای کنار گذاشتن سیاست‌های پدر تحت فشار قرار دهد (Bianco & Gareth, 2018: 624). اما، شیخ تمیم نه تنها رویکردهای سلف خود را کنار نگذاشت، بلکه آن‌ها را با شدت بیشتری ادامه داد. این وضعیت سعودی‌ها را نسبت به قطر بدبین‌تر کرد و در نتیجه رقابت‌ها میان دو طرف تشدید شد (Albasoos et al., 2021: 159).

تداوم رقابت میان عربستان و قطر، همچنین برداشت عربستان از رویکرد تهاجمی قطر موجب شد تا رابطه این دو کشور به مرحله‌ای بحرانی برسد. نقطه اوج آن محاصره قطر به دست عربستان و شرکای عربش در سال ۲۰۱۷م بود و به مدت چهار سال ادامه پیدا کرد (الرشید و اخرون، ۲۰۱۷: ۲۴). تمیم بن حمد در جریان بحران محاصره تأکید داشت که این محاصره و فشارها بر قطر از سوی عربستان و هم‌پیمانانش به دلیل استقلال طلبی قطر است. امیر قطر در این باره این‌گونه توضیح می‌دهد: «در اوایل سال ۱۹۹۶ پس از آنکه پدرم به مقام امیری رسید عربستان و شرکایش تلاش داشتند استقلال ما را هتک کنند. آن‌ها مخالف استقلال، طرز فکر و دیدگاه‌های ما هستند. ما برای مردم منطقه آزادی ابراز رأی می‌خواهیم. آن‌ها به این آزادی راضی نیستند و آن را تهدیدی برای خود می‌دانند» (آل ثانی، ۲۰۱۷).

خالد بن محمد آل عطیه، وزیر دفاع قطر، نیز بعد از بحران ۲۰۱۷م اظهار داشت: «در تابستان گذشته عربستان سعودی و امارات برای تهاجم نظامی به قطر آماده شده بودند. برخی طوایف قطر در دو طرف مرز با عربستان سعودی حضور دارند. بنابر گزارش‌ها، ریاض آن‌ها را به فتنه‌انگیزی تحریک کرده است. حمد بن سلمان و محمد بن زاید آرزو داشتند که یکی دیگر از اعضای خاندان آل ثانی را بر تخت سلطنت بنشانند و شیخ تمیم بن حمد را برکنار کنند» (Cole, 2018).

این موارد نشان از آن دارد که اقدامات سعودی‌ها علیه قطر در واکنش به رویکرد استقلال طلبانه این کشور در سیاست خارجی بوده است. این تلاش قطر را برای ایفای نقش مستقل عربستان هتک جایگاه خود در مقام دولت بزرگ‌تر منطقه تعبیر کرد و نتیجه ایجاد تنش در روابط میان برادر بزرگ‌تر و کوچک‌تر بود. در واقع، عربستان با درپیش گرفتن سیاست تحریم و اعمال محاصره، در پی

تنبیه برادر کوچک‌تر خود برآمد تا جایگاه برتر خود را بازیابد و به قطر نشان دهد. حذومرز رفتار مقبول از دید عربستان کجاست. عادل الجبیر، وزیر سابق امور خارجه عربستان، در جریان بحران ۲۰۱۷م بیان کرد: «قطر در جایگاه برادر کوچک دست به خطا زده است و آنچه عربستان انجام می‌دهد تنبیه برادر کوچک‌تر خود بوده است. شما باید بتوانید به دوست یا برادرتان بگویید که چه زمانی کار درست و چه زمانی کار اشتباه انجام می‌دهد» (Al-Jubeir, 2017).

۲.۴. چرخش از سیاست نفتی به سیاست گازی: عبور از ایفای نقش تابع اقتصادی نمود دیگر رویکرد استقلال طلبانه و خودمختارانه قطر که عربستان را نسبت به این کشور بدبین کرد، تغییر سیاست‌های دوحه در زمینه انرژی است. عربستان سعودی بزرگ‌ترین تأمین‌کننده منابع هیدروکربنی در خاورمیانه است. قطر نیز یکی از تولیدکنندگان مهم نفتی در حوزه کشورهای حاشیه خلیج فارس محسوب می‌شود. در سال ۱۹۳۱م، شرکت نفتی بریتیش پترولیوم^۱ تحقیقات خود را در مورد ذخایر نفتی قطر آغاز کرد و در سال ۱۹۳۵م امتیاز نفت قطر به این شرکت اعطا شد. این مجوز متعاقباً به شرکت توسعه نفت (قطر) و شرکت نفت عراق واگذار شد. در این شرکت، شرکت نفت ایران و انگلیس سهامدار بودند. توسعه صنعت نفت در قطر پس از کشف نخستین چاه نفت در حوالی روستای دوخان ادامه پیدا کرد (Sastry, 1993: 1). با روی کار آمدن شیخ خلیفه بن حمد آل الثانی در ۲۲ فوریه ۱۹۷۲م، دوره جدیدی از تاریخ قطر آغاز شد. شیخ خلیفه سیاست ملی‌سازی نفت را با هدف تحقق آرمان‌های ملی و به‌حداکثر رساندن درآمد از بخش‌های نفت، همچنین از طریق اعمال مالکیت و کنترل کامل بر منابع هیدروکربنی و عملیات مربوط اتخاذ و اجرا کرد (Qatar General Petroleum Corporation, 1992).

تا دهه ۱۹۹۰م، بیشتر میدان‌های نفتی قطر در خشکی بود، اما از سال ۱۹۹۰م، اکتشاف‌های بیشتری در مناطق تولیدی دریایی انجام و تعدادی از میدان‌های جدید آبی کشف شد. بدین ترتیب، سبد نفتی استخراج‌شده از ذخایر دریایی و خشکی در قطر در سال ۱۹۹۰م، به چیزی حدود ۵/۴ میلیارد بشکه رسید (Araman, 2018: 51). در پی این افزایش حجم تولید و صادرات قطر در حوزه نفتی، نگرانی دولت‌های رقیب و همسایه قطر، به‌خصوص عربستان سعودی

1. The British Petroleum Company

بروز یافت؛ چراکه عربستان بزرگ‌ترین تولیدکننده نفت خام در منطقه به حساب می‌آید و افزایش تولید و صادرات قطر، منافع عربستان را به خطر می‌انداخت. این موضوع زمانی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند که دریابیم قطر در مقایسه با سایر کشورهای شورای همکاری خلیج فارس منابع گاز طبیعی فراوانی دارد و به دلیل جمعیت اندک، نیازهای انرژی آن به راحتی از طریق منابع داخلی تأمین می‌شود (Fisher, 1990: 237). بر همین اساس، دولتمردان قطری برای اتکای بیشتر به درآمدهای انرژی، همچنین رقابت در بازارهای بین‌المللی و استفاده حداکثری از سود حاصل از آن، به سیاستگذاری در حوزه منابع گازی خود اقدام کردند. این در حالی است که در این دوره بازارهای بین‌المللی انرژی نیز شاهد گذار تدریجی از منابع نفتی به منابع گازی بود. در نتیجه، تقاضای جهان به منابع گازی نیز افزایش پیدا کرده بود (Houshisadat, 2015).

این در حالی است که تاپیش از این، عربستان مبتکر و تصمیم‌گیرنده نهایی سیاست‌های اقتصاد انرژی کشورهای عربی خلیج فارس در نظر گرفته می‌شد. در حقیقت، کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، در حوزه انرژی همواره تابع تصمیم‌های ریاض بودند. به باور بسیاری اجماع و اتحاد کشورهای عربی خلیج فارس در سیاست‌های نفتی در دهه ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۰م منبعث از تصمیم‌گیری‌های ریاض در این زمینه بود. درحقیقت، در این برهه نفت یکی از مهم‌ترین ابزارهای عربستان سعودی برای اعمال تسلط خود بر کشورهای عربی منطقه خلیج فارس بود. عربستان در میان سایر کشورهای عربی خلیج فارس بزرگ‌ترین تولیدکننده نفت بوده و همواره در بازارهای بزرگ انرژی نماینده این کشورها و به تعبیری تعیین‌کننده نهایی سیاست‌های نفتی آنها معرفی می‌شده است. به همین منظور، همواره نفت در سیاست خارجی عربستان ابزاری قابل اتکا برای اعمال قدرت بر سایر کشورهای منطقه بود (Reiche, 2010: 2399). بنابراین، این تابعیت از عربستان در حوزه انرژی از سوی کشورهایی چون قطر در برهه‌ای خاص موجب شد اعتبار و منزلت عربستان در منطقه افزایش یابد. درنهایت، انتظارات عربستان از کشورهای عربی خلیج فارس را برای هماهنگ‌بودن با این کشور در تصمیم‌گیری در حوزه انرژی افزایش داد.

در چنین شرایطی دوحه احساس کرد که سهمش در بازار تولیدی نفت جهان بسیار کم است و ابزار قابل‌اتکایی برای پیشبرد سیاست‌های خود در منطقه در اختیار ندارد. در نتیجه، با سرمایه‌گذاری در صنعت گاز، راه خود را از

همسایگانش جدا کرد. هدف نهایی قطر این بود که با اطمینان از مستقل بودن صنعت گاز طبیعی خود، مداخله‌های بی‌حد عربستان سعودی را در حوزه انرژی خنثی کند (Sabga, 2018). در همین راستا، یکی از مقام‌های حوزه انرژی قطر در مصاحبه با رویترز درباره فعال شدن سیاست‌های گازی این کشور اعلام کرد: «قطر ادعا می‌کند که این تغییر [در حوزه انرژی] برای بلندمدت است، بنابراین نباید انتظار داشته باشیم وضعیت موجود به عقب بازگردد، زیرا قطر تصمیم دارد مستقل از سایر کشورهای شورای همکاری خلیج فارس عمل کند» (Reuters, 2017).

پیگیری این سیاست توسط قطر از دو منظر در خور بررسی است: یکی اینکه قطر با اتخاذ این سیاست توانست بر دیگر حوزه‌های اقتصادی و سیاسی خود تأثیر بگذارد و زمینه رشد و توسعه اقتصادی کشور را با کسب بالاترین درآمد فراهم آورد؛ دوم اینکه پیاده‌سازی این سیاست با دستاویز ابزار و اهرمی قدرتمند به قطری‌ها زمینه این مهم را فراهم آورد تا دوحه به تولیدکننده و صادرکننده‌ای بی‌رقیب در حوزه گاز طبیعی مایع (الان‌جی) در منطقه تبدیل شود. انتخاب این مسیر بر نگاه رهبران عربستان سعودی به قطر اثری منفی گذاشت، چراکه عربستان خود سال‌ها مهم‌ترین تولیدکننده و صادرکننده منابع نفتی محسوب می‌شد و ابتکار عمل را در انتقال انرژی از خلیج فارس به بازارهای جهانی بر عهده داشت. در نتیجه، عربستان تداوم این روند رقابت‌جویانه در حوزه انرژی را عبور قطر از موقعیت تابع تلقی کرد. این ادراک عربستان را بیانات مقام‌های قطری تأیید می‌کرد، به گونه‌ای که تمیم بن حمد آل ثانی در ابتدای به قدرت رسیدن خود اعلام کرده بود: «ما منتظر تصمیم‌گیری از خارج در سیاست خارجی نیستیم. ما از حاکمیت و یکپارچگی سرزمین‌های عربی حمایت می‌کنیم و به دنبال تنوع‌بخشیدن به نظام صادرات گاز کشور خود خواهیم بود» (رویترز عربی، ۲۰۱۳).

در نتیجه، به نظر می‌آید که استفاده از ابزار و اهرم اقتصادی و گذار از ایفای نقش تابع اقتصادی به بازیگر تغییردهنده وضع موجود این سوءبرداشت و تلقی عاطفی را در عربستان موجب شد که قطر منزلت، غرور و احترام پیشینی عربستان را خدشه‌دار کرده است.

۴.۳. ارتباط با گروه‌های اسلام‌گرای اخوانی: تقابل با رویکرد ایدئولوژیکی عربستان یکی دیگر از نمودهای خودمختاری قطر که عربستان آن را هتک حرمت و ابزاری

برای خدشه‌دار کردن منزلت خود درک کرد، تمایل دوحه به کنار گذاشتن تابعیت ایدئولوژیکی از عربستان و در نتیجه برقراری ارتباط با گروه‌های اسلامگرای معارض با سیاست‌های عربستان بود. تا پیش از این، قطر در حوزه ایدئولوژیکی و ارتباط با گروه‌های اسلامگرا پیرو عربستان بود. عربستان در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ م، از اسلامگرایان وابسته به ایدئولوژی وهابی چون مجاهدین افغان و القاعده حمایت می‌کرد؛ در مقابل، گروه‌های اسلامگرای وابسته به جریان اخوانی را در منطقه رقیب ایدئولوژیکی خود به تصویر می‌کشید. اختلاف عربستان با گروه‌های اخوانی در منطقه در ذهنیت‌های سیاسی آن‌ها ریشه دارد. در حالی که تفکر اسلامی اخوان‌المسلمین انقلابی است، تفکر مذهبی سعودی در خدمت نظم سیاسی موجود است و آن را تثبیت می‌کند (Kedar, 2021).

در دهه ۱۹۸۰ م، دوحه به تبعیت از ریاض از مجاهدان افغان در پاکستان حمایت مالی به عمل می‌آورد. بعد از آن نیز ارتباط خود را با گروه‌های هم‌پیوند با آن‌ها، یعنی القاعده و طالبان، حفظ کرد (محمود، ۲۰۲۰: ۲۴۶). در چنین شرایطی نیز عربستان به دلیل اعتبار ویژه‌ای که برای خود در منطقه قائل بود، همواره خواهان تابع بودن سایر کشورهای عربی خلیج‌فارس در زمینه حمایت و ارتباط با گروه‌های اسلامگرا بود.

اما، در دهه ۱۹۹۰، قطر با حمایت ویژه از گروه‌های اسلامگرای سیاسی که معارض عربستان و سیاست‌های محافظه‌کارانه آن در منطقه محسوب می‌شدند، فراتر از تمایلات و انتظارات عربستان عمل کرد.

در حقیقت، پس از حاکم‌شدن حمد بن خلیفه آل ثانی در سال ۱۹۹۵ م، رابطه دولت قطر با اخوان‌المسلمین و دیگر گروه‌های اسلامی وابسته به آن در منطقه تقویت شد و این تقویت روابط به تعریف منافع مشترک میان آن‌ها انجامید (محمود، ۲۰۲۰: ۲۴۲). از همین رو، اخوان‌المسلمین همواره قطر را دولتی دانسته است که آرزوها و امیدهای اعراب را بازتاب می‌دهد. از این رو، خود را در کنف حمایت‌های دوحه قرار داده است (شراب، ۲۰۱۴: ۱۲۰).

البته، قطر تنها بر حمایت از اخوان‌المسلمین متمرکز نبود و علاوه بر حمایت از آن‌ها و رهبران سازمان آزادی‌بخش فلسطین، میزبان تبعیدی‌های اسلامگرا از کشورهای مختلف نیز بوده است. خالد مشعل، رهبر حماس از سال ۱۹۹۹ م به‌طور پراکنده در قطر اقامت داشته است. سلیم‌خان یانداربیف^۱، رهبر سابق چچن، نیز از

1. Zelimkhan Yandarbiyev

سال ۱۹۹۹م در دوحه زندگی می‌کرد تا اینکه روس‌ها او را در سال ۲۰۰۴م ترور کردند. همچنین، برخی مبلغان دینی که آرایشی بحث‌برانگیز را مطرح کرده‌اند - از جمله بلال فیلیپس^۱ کانادایی، وجدی غنیم^۲ آمریکایی و سید احمد تایا رئیس‌جمهور سابق موریتانی و خانواده‌اش، عباسی مدنی رهبر سابق جبهه رستگاری اسلامی در الجزایر و علی الصلبي روحانی برجسته لیبی - از رهبران و تبعیدی‌های اسلامگرایی بوده‌اند که قطر به مأمّن و پناهگاه آن‌ها در سال‌های بعد از ۱۹۹۰م تبدیل شده است (Roberts, 2014: 90). از این‌رو، حمایت دوحه از اخوان المسلمین و گروه‌های اسلامگرای خواهان تغییر وضع موجود در جهان اسلام یکی از موضوع‌های بحث‌برانگیز در روابط عربستان و قطر بوده است. عربستان سعودی رژیم محافظه‌کار منطقه بوده و همواره از تفکرات سیاسی و متمایل به تغییر وضع موجود، همچنین شورش‌های گسترده گروه‌های اسلامگرایی چون اخوان المسلمین در داخل و حتی منطقه بیم داشته و قدرت‌گیری آن‌ها را در کشورهای عربی برابر با متزلزل شدن پایه‌های قدرت خود در داخل دانسته است (Matthiesen, 2015: 6-7).

در سال ۲۰۱۱م و با شروع خیزش‌های عربی و قدرت‌گیری گروه‌های اسلامگرا در منطقه، قطر تقویت جبهه گروه‌های اسلامگرا را در دستور کار خود قرار داد. بیشتر این گروه‌ها با اخوان المسلمین مرتبط بودند. این کشور با موضع خاص خود از لحاظ سیاسی و مالی، خیزش‌های مسلحانه را تقویت کرد و از گروه‌های مخالف دولت‌های عربی در لیبی، مصر و حتی در سوریه حمایت به‌عمل آورد. همچنین، از دولت اخوان المسلمین در مصر پشتیبانی کرد و به دولت تحت رهبری «النهضة» در تونس، دولت حماس در غزه و اخوان المسلمین در سوریه وعده سرمایه‌گذاری گسترده داد. الجزیره نیز، به‌عنوان شبکه رسمی دولت قطر، مرتب روایت‌های تظاهرات‌کنندگان و گروه‌های اسلامگرا را در خیزش‌های عربی بازتاب می‌داد (Hammond, 2014: 2).

در چنین شرایطی، عربستان و سایر کشورهای عربی که از قدرت‌گیری گروه‌های اخوانی در منطقه و سرایت این موج به کشورهای خود بیم داشتند، افزایش حمایت‌های قطر از اسلامگرایان اخوانی را نوعی عبور از سیاست‌های ایدئولوژیکی خود تعریف کردند. عربستان سعودی در مقابل قطر، این گروه‌های

1. Bilal Philips
2. Wajdi Ghanim

اسلامگرا در کشورهای عربی مانند مصر را تروریست خطاب کرد و از سرکوب آن‌ها نیز حمایت می‌کرد. عربستان سعودی، اخوان المسلمین را سازمانی تروریستی اعلام کرد و با اعطای کمک‌های اقتصادی به عبدالفتاح السیسی، به دولت مصر در سرکوب این گروه یاری رساند (Weber, 2012: 201). با تشدید حمایت قطر از گروه‌های اخوانی در منطقه، رابطه عربستان سعودی و قطر روندی بحرانی به خود گرفت و حمایت‌های قطر از این گروه‌ها در نظر عربستان نوعی سرپیچی از سیاست‌های ایدئولوژیکی عربستان، همچنین تلاش برای واکنش تلافی‌جویانه در مقابل سیاست‌های عربستان در منطقه تلقی شد.

۵. نتیجه‌گیری

بررسی تحولات در روابط عربستان سعودی و قطر نشان از آن دارد که روابط تنش‌آلود این دو کشور در سال‌های ۲۰۱۷ تا ۲۰۲۱ م، از عوامل و انگیزه‌های عاطفی متأثر بوده است. عربستان سعودی، به دلیل برخورداری از مؤلفه‌های مادی و معنوی قدرت، همواره سعی داشته است جایگاه و اعتبار خود را به کشورهای عربی همجوار خود تحمیل کند. کلیدواژه برادر بزرگ‌تر که به‌طور متداول برای توصیف رابطه عربستان با دیگر دولت‌های عربی در حاشیه خلیج فارس به کار می‌رود، انعکاس‌دهنده همین نگرش برتری‌طلبانه و خواست عربستان است از این دولت‌ها برای حفظ احترام و اعتبار عربستان در تصمیم‌گیری‌های داخلی و خارجی این کشورها. نتیجه چنین نگرشی ایجاد رابطه‌ای نابرابر در اذهان حکام سعودی است. به باور آنان عربستان جایگاهی رفیع دارد و دیگر دولت‌ها باید به این جایگاه احترام بگذارند. این نگاه خودبرترپندار را تمامی دولت‌های کوچک عربی قبول ندارند.

در این میان واکنش قطر، به‌طور خاص، نشان از آن دارد که این کشور موقعیت فرودستی خود را پس زده است و در برابر تحقیرشدن به‌دست برادر بزرگ‌تر از خود مقاومت نشان می‌دهد. سیاست‌های قطر در عرصه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی از اواسط دهه ۱۹۹۰ م و تلاش این کشور برای تبدیل شدن به بازیگری فعال همگی در راستای این هدف بوده است که ثابت کند دوحه ناچار از تمکین و فرمانبرداری از ریاض نیست. در نتیجه، قطر از ثروت ناشی از صادرات انرژی استفاده کرد و با سرمایه‌گذاری در عرصه رسانه و درپیش گرفتن دیپلماسی فعال به ایفای نقشی پرداخت که از قواره برادری کوچک‌تر بسیار فراتر است. در این میان، چرخش از سیاست نفتی به سیاست گازی و حمایت از

گروه‌های اسلام‌گرای مخالف عربستان بر بدبینی عربستان نسبت به نیت قطر افزود و حس نادیده گرفته شدن و کاهش اعتبار و منزلت را در ریاض تقویت کرد. خدشه‌دار شدن غرور عربستان در نهایت این کشور را به درپیش گرفتن اقدام‌های تنبیهی برای نشان دادن قطر در جایگاه واقعی خود سوق داد.

بر اساس چارچوب مفهومی پژوهش، می‌توان اذعان کرد که غرور عربستان از نوع غرور متکبرانه است که در مقابل غرور اصیل قرار می‌گیرد. در حقیقت، تنش شکل‌گرفته میان عربستان سعودی و قطر در سال ۲۰۱۷م، و تهدید به تحریم اقتصادی قطر در کنار تلاش ریاض برای منزوی کردن دوحه و تشویق سایر کشورهای عربی به تبعیت از سیاست‌های عربستان، همگی از غرور متکبرانه این کشور ناشی می‌شود. در واقع، اگر این حس غرور از نوع غرور اصیل بود، روابط دو کشور نیز بر اساس احترام و پذیرش اعتبار عربستان از سوی قطر میسر می‌شد، اما تحمیل حس غرور متکبرانه از سوی عربستان نه تنها برای عربستان احترام به همراه نیاورد، بلکه با تحریک حس حقارت در قطر در سال‌های بعد از استقلال، این کشور را به سمت درپیش گرفتن سیاست‌هایی مستقل از ریاض هدایت کرد. بدین ترتیب، قطر با استفاده از منابع قدرت خود، غرور متکبرانه عربستان را پس زد که به نوبه خود حسی از هتک حرمت را در ریاض ایجاد کرد. این وضعیت در نهایت دو دولت را درگیر رقابت‌هایی کرد که خود را به شدیدترین شکل در جریان محاصره قطر در سال ۲۰۱۷م نشان داد.

تعارض منافع

این مقاله مشمول هیچ گونه تعارض منافع نیست.

مشارکت نویسندگان

نویسندگان در تألیف این مقاله مشارکت یکسان داشته‌اند.

اصول اخلاقی

نویسندگان در انتشار این مقاله، به‌طور کامل از اخلاق نشر، از جمله سرقت ادبی، سوءرفتار، جعل داده‌ها یا ارسال و انتشار دوگانه پرهیز داشته‌اند؛ منفعت تجاری در این راستا وجود ندارد. این مقاله حاصل تحقیقات خود نویسندگان است و اصالت محتوای آن را اعلام داشته‌اند.

دسترسی به داده‌ها

در صورت نیاز به اطلاعات بیشتر در خصوص نحوه تجزیه و تحلیل داده‌ها در این مقاله، با نویسنده مسئول مکاتبه فرمایید.

منابع

- توسیدید ت. (۱۳۷۸). تاریخ جنگ پوپونزی. ترجمه لطفی تبریزی م. تهران: انتشارات خوارزمی.
- دهقانی، ج (۱۳۹۳). اصول و مبانی روابط بین‌الملل. تهران: انتشارات سمت.
- مکارم شیرازی ن. (۱۳۵۳). تفسیر نمونه. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- مورگنتا ه. (۱۳۹۷). سیاست میان ملت‌ها. ترجمه مشیرزاده ح. تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- ونت ا. (۱۳۸۴). نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل. ترجمه مشیرزاده ح. تهران: اداره نشر وزارت امور خارجه.
- هابز ت. (۱۳۹۷). لویاتان. ترجمه بشیریه ح. تهران: نشر نی.
- آل‌ثانی ت ح. (۲۰۱۷). «أمیر قطر یتهم دول الحصار بالسعي إلى "تغيير النظام" في بلاده». فرانس ۲۴ : 2n.ir/q5174 (استعادة في يوليو ۲۰۲۳)
- الرشید م، الراجی م، فاطمه ا، فیصل ا. (۲۰۱۷). حصار قطر: سیاقات أزمة الخليج و تداعياتها. الدوحة: مركز الجزيرة للدراسات.
- الرتیسی. م س. (۲۰۱۴). السياسة الخارجية القطرية تجاه بلدان الربيع العربي والقضية الفلسطينية (۲۰۱۱-۲۰۱۳). الدوحة: مركز الجزيرة لدراسات.
- رویتز عربی. (۲۰۱۳). «أمیر قطر الجدید یقول انه لا ینتظر "توجیها" فی السیاسة الخارجیة». <https://jp.reuters.com/article/oegtp-qatar-emir-speech-mm5-idARACAE9B2YDD20130626> (استعادة في يوليو ۲۰۲۳)
- شراب م. (۲۰۱۴). السیاسة الخارجیة القطریة فی ظل التحولات السیاسیة. غزة: رسالة ماجستير غیر منشورة.
- قاسم ج. (۱۹۹۷). تاریخ الخلیج العربی الحدیث والمعاصر. قاهره: دارالفکر العربی.
- کحالة ع. (۱۳۶۸ق). معجم قبایل العرب. دمشق: المكتبة الهاشمية. مقدمة الى كلية الآداب والعلوم الإنسانية. جامعة الأزهر - غزة (برنامج دراسات الشرق الأوسط).
- محمود م ص (۲۰۲۰). «العزل فی السیاسة الخارجیة السعودیة حیال قطر». دراسات دولیه. ۲۶۶-۲۲۷: ۸۱.
- مساعدة ع ب. (۲۰۱۴). «الأمیر عبدالرحمن بن مساعد: اغنية انا الخلیجی اغنية تافهه». هوامیر. <https://hawamer.com/vb/hawamer2766412-4> (استعادة في تشرين الثاني ۲۰۲۳)

Albasoos H, Hassan G, Al Zadjali S. (2021). "The Qatar crisis: Challenges and opportunities". *International Journal of Research in Business & Social Scienc.* 10(1): 158-167. doi: <https://doi.org/10.20525/ijrbs.v10i1.1013>.

Al-Jubeir A. (2017). "Saudi FM says 'brother state' Qatar must act to end crisis".

- Daily Mail*. <https://www.dailymail.co.uk/wires/afp/article-4580824/Saudi-FM-says-brother-state-Qatar-act-end-crisis.html>. (Accessed in Aug 2023)
- Al-Rantisi MS. (2014). *Qatari Foreign Policy towards the Arab Spring Countries and the Palestinian Issue (2011-2013)*. Doha: Al Jazeera Center for Studies. [in Arabic]
- Al-Rasheed M., Al-Raji M, Fatima A, Faisal A. (2017). *The Siege of Qatar: The Contexts of the Gulf Crisis and its Repercussions*. Doha: Al Jazeera Center for Studies. [in Arabic]
- Al-Rawashdeh MS. (2016). "The regional competition for the leadership of the Middle East region". *Journal of Arts, Humanities and Social Sciences*. 4(3): 176-192.
- Al-Thani TH. (2017). "The Emir of Qatar accuses the blockading countries of seeking 'regime change' in his country". *France 24*. B2n.ir/q51741. (Accessed on July 2023) [in Arabic]
- Araman CK. (2018). *The Growth and Development of The Qatar Oil Industry: Lessons for Kenya*. Unpublished PhD Thesis. University of Nairobi-Institute of Diplomacy and International Studies.
- Ariffin Y, Coicaud JM, Popovski V. (2016). *Emotions in International Politics: Beyond Mainstream International Relations*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Ashton-James C, Tracy J. (2013). "Pride and prejudice: how feelings about the self influence judgments of others". *Pers. Soc. Psychol. Bull.* 38(4): 466-76. doi: <https://doi.org/10.1177/0146167211429449>.
- Attiyah KB. (2017). "Qatar's 'so-called brothers' have a long history of meddling". Lennie S, Interviewer. <https://www.trtworld.com/magazine/qatar-s-so-called-brothers-have-a-long-history-of-meddling-8900>. (Accessed on: Aug 2023)
- Bianco C, Gareth S. (2018). "The intra-GCC crises: mapping fragmentation after 2011". *International Affairs*. 94(3): 613-635. doi: <https://doi.org/10.1093/ia/iyy025>.
- Cole J. (2018). "David and Goliath: How Qatar defeated the Saudi and UAE annexation plot". *The Nation*. <https://www.thenation.com/article/archive/david-and-goliath-how-qatar-defeated-the-saudi-and-uae-annexation-plot/>. (Accessed on Aug 2023)
- Cooper A, Momani B. (2011). "Qatar and expanded contours of small state diplomacy", P". *International Spectator: Italian Journal of International Affairs*. 46(3): 28-113. doi: <https://doi.org/10.1080/03932729.2011.576181>.
- Crawford NC. (2000). "The passion of world politics: Propositions on emotion and emotional relationships". *International Security*. 24(4): 116-156.
- Dehghani J. (2014). *Principles and Foundations of International Relations*. Tehran: Samt Publications. [in Persian]
- Ehteshami A. (2009). "The Middle East's New Power Dynamics". *The Middle East*. 108(722): 395-401.
- Elster J. (1999). *Alchemies of the Mind: Rationality and the Emotions*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Fearon J, Wendt A. (2002). "Rationalism v. Constructivism: A Skeptical View". *Handbook of International Relations*. SAGE.
- Fisher SN. (1990). *The Middle East: A History*. New York: McGraw-Hill.
- Gerges FA. (1995). "The Kennedy administration and the Egyptian-Saudi conflict in Yemen: Co-opting Arab nationalism". *Middle East Journal*. 49(2): 292-311.
- Hammond A. (2014). "Qatar's leadership transition: like father, like son: Qatar's foreign policy after a sudden regime change". *European Council on Foreign Relations*, 12.

- House KE. (2013). *On Saudi Arabia: Its People, Past, Religion, Fault Lines--and Future*. Vintage, Reprint ed.
- Houshisadat M. (2015). "Persian Gulf gas and LNG in the EU's goals for security of gas supply by 2030". *The Polish Quarterly of International Affairs*. 1: 7-27.
- Hymans J. (2010). "The arrival of psychological constructivism". *International Theory*. 2: 461-467. doi: <https://doi.org/10.1017/S1752971910000199>.
- Kedar M. (2021). "Saudi Arabia vs. the Muslim Brotherhood". *Besa Center*. <https://besacenter.org/saudi-arabia-muslim-brotherhood/>. (Assece in Oct 2023)
- Keohane R, Naye J. (1987). "Power and interdependence". *International Organization*. 41(1): 725-753.
- Khatib L. (2013). "Qatar's foreign policy: the limits of pragmatism". *International Affairs* (Royal Institute of International Affairs 1944). 89(2): 417-431. doi: <https://doi.org/10.1111/1468-2346.12025>.
- Lebow RN. (2010). *Why Nations Fight*. Cambridge University Press.
- (2008). *A Cultural Theory of International Relations*. Cambridge: Cambridge University Press.
- (2003). *The Tragic Vision of Politics: Ethics, Interests and Orders*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Makarem Shirazi N. (1975). *Tafsir Nemooneh*. Tehran: Dar al-Ketab al-Islamiya. [in Persian]
- Markwica R. (2018). *Emotional Choices: How the Logic of Affect Shapes Coercive Diplomacy*. Oxford: Oxford University Press.
- Matthiesen T. (2015). "The domestic sources of Saudi foreign policy: Islamists and the state in the wake of the Arab Uprisings". *Brookings Project on U.S. Relations with the Islamic World*: 1-12.
- Mercer J. (2005). "Rationality and Psychology in International Politics". *International Organization*. 59(1): 77-106.
- Mitchell JS, Curtis S. (2018). "Old media, new narratives: repurposing inconvenient artifacts for the National Museum of Qatar". *Journal of Arabian Studies*. 8(2): 208-241. doi: <https://doi.org/10.1080/21534764.2018.1556873>.
- Mitchell JS, Notes A. (2021). "Transnational identity and the Gulf crisis: changing narratives of belonging in Qatar". *International Affairs*. 97(4): 929-944. doi: <https://doi.org/10.1093/ia/iab013>.
- Mohammadzadeh B. (2017). "Status and foreign policy change in small states: Qatar's emergence in perspective". *The International Spectator*. 52(2): 19-36. doi: <https://doi.org/10.1080/03932729.2017.1298886>.
- Morgenthau H. (2018). *Politics among Nations*. Translated by Moshirzadeh H. Tehran: Publications of the Ministry of Foreign Affairs. [in Persian].
- Qatar General Petroleum Corporation. (1992). "Oil and Gas Industry in Qatar". The Public Relations Department.
- Reiche D. (2010). "Energy policies of Gulf Cooperation Council (GCC) countries—possibilities and limitations of ecological modernization in rentier states". *Energy Policy*. 38(5): 2395-2403. doi: <https://doi.org/10.1016/j.enpol.2009.12.031>.
- Reuters. (2017). "Qatar gas asks suppliers to set up local offices amid Arab boycott". <https://www.reuters.com/article/gulf-qatar-qatargas-idINL8N1K34RC>. (Accessed on Aug 2023)
- Roberts D. (2014). "Qatar and the muslim brotherhood: Pragmatism or preference?" *Middle East Policy*. 5(3): 84-94. doi: <https://doi.org/10.1111/mepo.12084>.
- Roberts DB. (2012). "Understanding Qatar's foreign policy objectives". *Mediterranean Politics*. 17(2): 233-239. doi: <https://doi.org/10.1080/13629395.2012.695123>.
- Rythoven EV, Sucharov M. (2019). *Methodology and Emotion in International Relations: Parsing the Passions*. Routledge.
- Sabga, P. (2018). "Qatar quits OPEC as Saudis walk tightrope on oil prices".

- AlJazeera*. <https://www.aljazeera.com/economy/2018/12/3/qatar-quits-opec-as-saudis-walk-tightrope-on-oil-prices>. (Accessed in Jan 2023)
- Sastry G. (1993). "Qatar's economy transition from oil based economy to gas based economy". Ministry of Energy & Industry. 16(24), Lecture delivered at the training course on "Industrial Planning" on 7th February 1993 at Dept. of Industrial Development, Ministry of Energy & Industry.
- Soltaninejad M. (2019). "Iran and Saudi Arabia: Emotionally constructed identities and the question of Persistent tensions". *Asian Politics & Policy*. 11(1): 104-121. doi: 10.1111/aspp.12435.
- Thomas W. (2002). *The Ethics of Destruction: Norms and Force in International Relations*. Ithaca, NY: Cornell University Press.
- Thucydides T. (1999). *History of the Peloponnesian War*. Translated by Lotfi Tabrizi MH. Tehran: Kharazmi Publications. [in Persian]
- Tracy JL, Mercadante E, Hohm I. (2023). "Pride: The emotional foundation of social rank attainment". *Annual Review of Psychology*. 74: 519-545. doi: <https://doi.org/10.1146/annurev-psych-032720-040321>.
- Tracy J, Robins R. (2007). "The psychological structure of pride: A tale of two facets". *J. Pers. Soc. Psychol.* 92(3): 506-25.
- (2003). "Death of a (narcissistic) salesman: An integrative model of fragile self-esteem". *Psychol. Inq.* 14(1): 57-2.
- Ulrichsen KC. (2012). *Qatar and the Arab Spring*. Oxford: Oxford University Press.
- Weber A. (2012). "The Muslim brotherhood following the '25 January Revolution': From the ideals of the past to the political challenges of the present". *Journal of the Higher School of National Defense Studies*. 183-211.
- Youmans WL. (2012). *The Media Economics and Cultural Politics of Al Jazeera English in the United States*. University of Michigan.